# تصحیح نسخ خطی

## رسالهٔ والدیّهٔ عبیداللّه احرار سمرقندی

**تصحیح و مقدمه از: عارف نوشاهی***

والدیّه، رسالهٔ کوتاه عرفانی است که خواجه عبیداللّه احرار نقشبندی[1] (۸۰۶ تاشکند ـ ۸۹۵ سمرقند) به خواست والدِ خود محمود شاشی تألیف کرده است. خواجه‌احرار یکی از متنفذترین مشایخ ماوراءالنهر در قرن نهم بوده و در اوضاع سیاسی و اجتماعی این منطقه نقش مهمی ایفا کرده است.

از آثار فارسی او *فقرات* و *حورائیه* به طبع رسیده است.[2] امّا *ملفوظات* او، که میرعبدالاوّل نیشابوری (متوفّی ۹۰۵) گرد آورده است[3] و نیز رسالهٔ *والدیّه*، تاکنون چاپ نشده است.

---

* فهرست‌نویس و کتاب‌شناس، پاکستان.

۱. برای شرح حال او نگاه کنید به: محمد قاضی سمرقندی، *سلسلة العارفین و تذکرةالصدیقین*، خطی، کتابخانهٔ گنج‌بخش، اسلام‌آباد، ش ۵۹۵۱ ؛ فخرالدین علی صفی کاشفی، *رشحات عین الحیات*، چاپ علی‌اصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶، ج ۱، فصل ۴ مواضع مختلف.

۲. *فقرات*، مطبع آیین دکن، حیدرآباد؛ *حورائیه* (به انضمام *اسرار التوحید*) تهران. ظهیرالدین محمدبابر پادشاه تیموری، والدّیه را به ترکی جغتایی ترجمه کرده است. این ترجمه سه بار منتشر شده است. آخرین بار به کوشش اکمل ایوبی در دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۶۸ چاپ شده است.

۳. نگارنده، *ملفوظات احرار* را تصحیح کرده است.

مؤلف در دیباچهٔ *رسالهٔ والدیّه* می‌نویسد: پدرش به او دستور داد «برای ما چیزی نویسی از سخنان اهل‌الله که عمل به آن سبب وصول به مقامات علیّه و حصول علوم حقیقیّه که خارج از طور نظر و استدلال است، گردد».

اگر چه مؤلف، این رساله را برای والد خود نگاشته است، اما خطاب آن به عموم خوانندگان است. فخرالدین علی کاشفی این رساله را «بغایت نافع در طریقهٔ خواجگان»[1] خوانده است و ابوالفضل علّامی آن را «دُردانه‌ای از بحر معرفت» گفته است.[2]

## نسخه‌های خطّی

نسخه‌های متعددی ازاین رساله در دست است[3] مشخصات و محل تعدادی از نسخه‌های موجود به شرح زیر است:

۱) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۵۸۶۱، در مجموعه‌ای مورّخ ۹۱۶ و ۹۲۲، ظاهراً به قلم عبدالله مشهور به ابورافع‌بن‌مولانا دوست محمدبن‌مولانا حسین (بن) مولانا ابوالحسین‌بن‌مولانا میرحسین فرغانی سمرقندی، ص ۶۷-۸۲؛

۲) کتابخانهٔ گنج‌بخش، اسلام‌آباد، ش ۳۹۳، در مجموعه‌ای مورّخ ۹۰۰ و ۹۱۹، به قلم محمد سعید در قریهٔ ارزنه از توابع باخرز؛

۳) همانجا، ش ۵۶۸۵، در مجموعه‌ای مورّخ محرّم ۹۴۱؛

۴) دانشگاه تاشکند، ش ۹/۹۳۴۰، مورخ ۹۴۵؛

مصحّح در این چاپ از دو نسخهٔ زیر استفاده کرده است:

---

۱. کاشفی، همان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. شیخ‌ابوالفضل علامی‌بن‌شیخ مبارک ناگوری، *اکبرنامه*، چاپ مولوی آغا احمدعلی، کلکته ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. برای نسخه‌های خطی نگاه کنید به: احمد منزوی، فهرست *نسخه‌های خطی فارسی*، ج ۲، ص ۱۳۹۷ و ج ۳، ص ۲۰۹۵ «رساله در معرفت»؛ C. A. Storey, *Persian Literature*,vol.1,P.964 و ترجمهٔ روسی آن، ترجمهٔ یو.ا. برگل، ج ۳، ص ۸۲۹.

**الف) نسخهٔ تا**

مؤسسهٔ خاورشناسی، فرهنگستان علوم ازبکستان، تاشکند، ش ۵۰۷، در مجموعهٔ رسائل احرار اوّلین رساله است؛ دو رسالهٔ دیگر *فقرات* و *حورائیه* است. نسخه‌ای است به خط نسخ بسیار پاکیزه، اما بدون تاریخ. مصحّح این نسخه را در متن قرار داده است.[1]

**ب) نسخهٔ بر**

کتابخانهٔ ملی، بورسه، ترکیه، مورخ ۱۰ صفر ۹۵۷، همراه با *حورائیه*، به شمارهٔ ۸۵۹ گنل، ورق ۷۱ب ـ ۸۰ب. از این نسخه برای مقابله با متن استفاده شده است.



۱. عکس این نسخه به لطف پرفسور عصام‌الدین اورنبیایوف به‌دست نگارنده رسیده است.

# والـدّیـه

## بسم‌اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه الاحد بذاته و کبریآئه الواحد بصفاته و اسمآئه. و الصلاة علی من تجلی له بذاته مع جمیع صفاته. بعدا فائه عن الکل محمد الذی اوتی جوامع الکلم لیکمل بها طوائف الامم و یعلم جمیع‌الخلایق لطائف الحکم، و علی آله و اصحابه الذین کشفواالحجب عن جمال وجهه الباقی.

اما بعد، سبب تألیف این مختصر آن بود که والدِ این فقیر ــ رزقه‌اللّه و لناالعمل بما فیه ــ بنابر حُسنِ ظنّی که ایشان را به این فقیر بود، امرکردند به این فقیر که باید که برای ما چیزی‌نویسی از سخنان اهل‌اللّه، که عمل به آن سبب وصول به مقامات علیّه و حصول[1] علوم حقیقیه ــ که خارج از طور نظر و استدلال است ــ گردد. کما قال النبی علیه الصلوة و السلام: من عمل بما علم ورثّه‌اللّه علم ما لم یعلم. و امتثال این امر مر این فقر را واجب نمود؛ چرا که ادب با حضرت ربوبیت مقتضی این است، زیراکه وصول اثر ربوبیّتِ حق به این فقیر اوّلاً به واسطهٔ ایشان است. و قال بعضهم فی تحقیقه[2]: از آداب حضرت[3] ربوبیّت آن است که مظاهری که قبولِ اثرِ ربوبیت کرده‌اند تعظیم ایشان از حیثیت مظهریت واجب داند، زیرا که این تعظیم نیز به حُکم «وَإِلَى ٱللَّهِ[4] تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ» [(بقره: ۲۱۰)] عاید به آن حضرت است.

و ذکر کرده شد در این مختصر چیزی راکه سبب حصول معرفت شود؛ و ملتمس از ناظران در این مختصر آنکه مؤلف را در میان نبینند و او را در قبضهٔ تصرّف حق چون قلم در دست کاتب دانند؛ و چون او را در میان نبینند، در زمرهٔ آن طایفه داخل شوند که علوم ایشان از حق بیواسطه حاصل شده

---

۱. بر: وصول. ۲. بر: فی‌الحقیقه. ۳. بر: حضرت، ندارد.
۴. در اصل: والیه.

است؛ زیرا که وجود مجازی را پیش ایشان حُکمِ عدم است. کمال قال بعض‌العارفین: مخاطبا لاهل‌النظر اخذتم علومکم عن‌الرسوم میتا عن میت و اخذنا علومنا من الحیّ الذی لایموت و من کان وجوده مستفاداً من غیره فحکمه عندنا حکم اللاشی فلیس للعارف معول وجوده غیراللّه البته باللّه استعین و علیه اتوکل و لاحول و لاقوة الاباللّه.

قال‌اللّه تعالی: «وَ مَا خَلَقْتُ ٱلجِنَّ وَ ٱلإِنسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [(ذاریات : ۵۶)]. مفسّران گفته‌اند: مراد از عبادت، اینجا معرفت است؛ چراکه عبادت تعلق به اعمال ظاهر دارد و اگر حمل به ظاهر کنند راست نیاید، زیرا که مراد از خلقت مجرد اعمال ظاهر نیست، بلکه اعمال ظاهر تابع معرفت است، و مقصود بالذات اوست؛ و بعضی از صوفیه «لیعبدون» را بر حقیقت خود گذاشته‌اند؛ چراکه عبادت نزد ایشان متناول اعمال ظاهر و اعمال باطن است؛ و معرفت از اعمال باطنی است[1]، پس احتیاج بدین تأویل نباشد؛ و اتفاق است مجموع محققان راکه معرفت حاصل نمی‌شود بی‌متابعت پیغمبر صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم و متابعت کردن او، موقوف است بردانستن آن چیز که متابعت در آن می‌باید کرد. پس[2] نبی را صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلّم قولی است و فعلی است و حالی است؛ و قول او تعلق به زبان او دارد، و فعل او تعلق به ظاهر دارد، و حال او تعلق به باطن دارد.

و متابعت مر نبی را صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم در قولْ آن است که بر زبان، آنچه خلاف شرع اوست نرود؛ مثل غیبت و دروغ و سخنی که سبب ایذای مسلمانی باشد، و غیر آن. و اگر گوید، چیزی گوید که سبب نورانیّت دل او گردد. مثل قرآن خواندن و ادعیهٔ مأثوره، که ثابت شده است از حضرت رسالت صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم؛ و ترغیب کردن بندگان خدای را به متابعت شریعت او. و باید که در خواندن قرآن و ادعیه چنان کند که زبان او معبّر باشد از آنچه در دل دارد. و اگر نه چنین باشد، شاهد زور است؛ و اگر اُمّی است،

---

۱. بر: و معرفت از اعمال باطنی است، ندارد.
۲. بر: + بدانکه.

در خواندنِ قرآن، باید که دلِ او اعتقاد کند که کلام خدایی است ـ عزّ و جلّ ـ و از سر تعظیم شروع کند.

و متابعت او مر نبی را صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم در فعلْ آن است که ظاهر خود را مزیّن به شریعت او گرداند و تَرکِ سُنن و آداب او نکند، و به آن مقدار که تَرکِ متابعت او کند، او را نقصانی[1] واقع می‌شود؛ و معاونت کردن برادران مؤمن[2] به دست و سایر جوارح در چیزی که ایشان محتاج به آن چیزند، همه نور و صفاست، علی‌الخصوص معاونت طایفه‌ای که ایشان را توجه به جناب حق باشد؛ زیرا که ایشان را حضرت حق از برای محبت خود ظاهر گردانیده است، و دوست می‌دارد که ایشان را علی‌الدوام توجه به جناب او باشد، چرا که درین حال دل ایشان آیینهٔ جمال‌نمای اوست، و ایشان را به واسطهٔ بشریت توجهی به اَکل و شُرب و مَسکن و لباس واقع می‌شود. و درین حال به مقدار تعلق، غباری در آیینهٔ دل ایشان ظاهر می‌شود و به قدر غبار، از شهود[3] آن جمال دور می‌افتند. هر آن صاحب دولتی را که حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ توفیق آن دهد که محتاج‌الیه ایشان را کفایت کند، او را از معانی ایشان نصیب[4] تمام است. از برای آنکه چون محتاج‌الیه ایشان به دست آید، دلِ ایشان را رجوع به حال خود می‌شود. پس گوییا همچنان است که او دل ایشان را متوجه به حقّ گردانیده است. و از این بهتر در تحقیق این سخن آن است که این مرد کفایت کنندهٔ محتاج الیه مظهر اثر اسم «الکافی» گشته است، به شرط آنکه از جهت صدور این صفت شاکر باشد، چرا که شکر در این حال دلیل است برآنکه او خود را در میان ندیده است. و در حدیث وارد است که هر که متخلق به یکی از اخلاق الهی شود، آتش دوزخ را با وی کاری نیست.

و باطن او را صلّی‌اللّه‌علیه وسلم مراتبی است از نفس و دل و سرّ و غیر

---

۱. بر: نقصان. ۲. بر: + را. ۳. بر: از شهود، ندارد.
۴. بر: نصیبه.

آن. در هر مرتبه‌ای از این مراتب او را حضرت حق کمالی عطا کرده است مناسب آن مرتبه، و متابعت مر او را صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم درین مراتب حاصل نمی‌شود مادام که نمی‌داند که در چه چیز متابعت می‌باید کردن. اگر چه دانستن مراتب معنوی[1] نبی صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم علی حسب الکمال در وُسع هیچ‌کس از انبیا و اولیا نیست، لیکن هرکسی را به قدر[2] متابعت او مر ظاهر نبی را صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم ازین کمالات نصیب است.

و متابعت او مر نفس نبی را صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم در مرتبهٔ نفس آن است که مخالفت هوای[3] او کرده شود و بازداشته آید از آنکه[4] میل به چیزی کند که خلاف شرع است. و چون مداومت برین کرده شود، نفس متابع را به نفس او[5] صلّی‌اللّه علیه‌وسلم مناسبت حاصل شود و به قدر مناسبت از صفات نفس او نفس متابع جذب کند، همچنانکه فتیله‌ای که دُود دارد و او را به واسطهٔ دُود به آتش مناسبت است، به واسطهٔ مناسبت، آتش را جذب کند؛ و به مقدار آنکه از صفات او جذب کند، به آن مقدار از درجهٔ تقلید ترقی کند و علی هذاالقیاس. در هر مرتبه‌ای که متابعت می‌کند، او را به قدر متابعت مناسبت به آن مرتبه حاصل است، و به قدر مناسبت به آن مرتبه از کمالات، آن مرتبه او را نصیب است. و چون متابعت به کمال رسد، به حکم: «قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» [(آل‌عمران: ۳۱)] حضرت حق او را دوست گیرد و محرم اسرار خود گرداند. اگر چه در حقیقت این دوستی عاید به حضرت محمد رسول‌اللّه است صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم. زیرا که دوست داشتن حق او را به واسطهٔ اتصاف به صفات نبوی است. اگر چه استعداد اتصاف او محض فضل و کرم است. و چون نیک در نگری، حضرت حق جلّ و علا در هر مرتبه از مراتب جُز خود را دوست نداشته است. [نظم][6]:

یحبهم و یحبونه چه اقرار است　　بزیر پرده مگر خویش را خریدار است.

---

۱. بر: معنی.　۲. بر: به مقدار.　۳. بر: هوای نفس.　۴. بر: از آنچه.
۵. بر: به نفس نبی　۶. تا: [نظم] ندارد، از «بر» نقل شده است.

زیرا که دوست داشتن، صاحب جمال آیینه را لذاته نیست، بلکه از جهت مشاهدهٔ خود در وی است. پس در حقیقت خود را دوست داشته است.

و حضرت حق در آیینهٔ وجودات انبیا و اولیا به مقدار استعداد ایشان به ذات و صفات تجلّی کرده است و هر آیینه را، که استعداد پیش ظهور آثار تجلیات درو تمامتر، به واسطهٔ این بعضی از انبیا را فضل است[1] بر بعضی. «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّنَ عَلَىٰ بَعْضٍ» [(اسراء : ۵۵)]، اشارت به این فضیلت است، چون استعداد آیینهٔ محمد رسول‌اللّه صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم اکمل از مجموع بود. ظهور آثار تجلیات ذات و اسما و صفات در او اتمّ از مجموع ظاهر شد. و چون اُمّت را به واسطهٔ متابعت از مجموع نصیب است، خلعت «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» [(آل‌عمران: ۱۱۰)] را برایشان پوشانیدند؛ و از اینجاست که پیغمبر صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم فرمود: ولقد تمنی اثنا عشر نبیا انّهم کانوا من اُمّتی، چرا که ایشان دانسته بودند که او اَکمل همه است و او را کمالی است که دیگران [را] نبود؛ و نیز دانسته بودند که حصول این، بازبسته به متابعت اوست. علوّ همت ایشان آن تقاضا کرد که این کمال نیز ایشان را باشد.

و چون این معلوم شد که بی‌متابعت حضرت رسالت صلّی‌اللّه‌علیه‌وسلم به هیچ مرتبه‌ای از مراتب علیّه نمی‌توان رسید، پس باید دانست که متابعت او علی حسب‌الکمال در آن است که دل متابع را به غیر حق به هیچ چیز تعلق نباشد و انقطاع از علایق و عوایق، بالکلیّه بی محبت حاصل نمی‌شود. و اگرچه محبت از مواهب است، لیکن ظهور این موهبت بتدریج به حصول شرایط است. و سرمایهٔ این، خالی کردن دل است[2] از هر چه جُز اوست. و این را طریقه‌ای است که ابتداءً[3] نام محبوب را می‌گوید و به دل می‌اندیشد[4]، که این نام وی است. و این چنان باید که هیچ لحظه‌ای غافل نباشد، تا چنان گردد که در دل او عوض حدیث نفس، همین اندیشه ماند. چون چنین

---

۱. بر: بعضی انبیاء افضل است. ۲. بر: است، ندارد. ۳. بر: طریقه آنست که در ابتدا.
۴. بر: به دل اندیشد.

گشت، باید که ترک نکند و بر همین مداومت کند تا چنان[۱] شود که ازین اندیشه لذتی به دل وی رسد؛ و بر همین مداومت می‌کند[۲] تا غایتی که دل او از مجموع لذّات منقطع شود، اِلّا ازین لذت؛ و درین حال تعلق دل او به غیر او[۳] به چیز دیگر نباشد. و همگی دل او مشغول او گردد، چنانکه اگر خواهد که به تکلّف به چیز[۴] دیگر به محبت تعلق دهد، نتواند. و درین حال او را مرتبهٔ مکالمه و[۵] مناجات دست دهد، چنانکه اگر سخنی گوید به او گوید، و در هر چه نظر کند گوییا که او را می‌بیند. [نظم]:[۶]

از بس که دو دیده در خیالت دارم     در هر چه نظر کنم تو می‌پندارم.[۷]

و او را درین مرتبه، حضوری بی‌غیبت حاصل شود و دیدهٔ دل او را نوری دهد از جمال خود، تا بدان نور مشاهدهٔ جمال او کند، و گوشی دهد که ازو شنود، و زبانی دهدش که به او مناجات کند؛ و چون چنین شود، اشتغال ظاهری از علاقهٔ معنوی مانع نیاید، زیرا که به باطن به حق سبحانه پیوسته در مشاهده و مناجات است و به ظاهر به خلق و بلوغ سالک اشارت به این است. کما قالت رابعه رضی‌اللّه عنها:

انی جعلتک فی الفواد محدثی     واحببت جسمی لمن اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس موانس[۸]     و حبیب قلبی فی‌الفواد انیسی.



از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش     این چنین زیباروش کم می‌بود اندر جهان.

هر آن صاحب دولتی که در دنیا دل او را این چنین تعلق به[۹] حق سبحانه حاصل شود، چون روح او از بدن جدا شود، او را اتصالی دست دهد بی‌هیچ مانعی؛ چرا که دل در حال حیات، اگرچه او را وصول حاصل می‌شود، ولیکن به مقتضای بشریت گاهگاه حجاب رقیق مر دل را حاصل می‌شود؛ و

---

۱. بر: چنین.     ۲. بر: می‌نماید.     ۳. بر: چیزی.     ۴. بر: چیزی.
۵. بر: مکالمه و، ندارد.     ۶. بر: بیت.     ۷. بر: تویی پندارم.
۸. بر: مونس.     ۹. بر: در دنیا... تعلق، ندارد و به جای آن: تعلق دل، است.

بعد از انقطاعِ روح از بدن، حجابی که به واسطهٔ بشریت می‌بود، نماند. پس اتصالی بی مانع بعد از انقطاعِ روح از بدن دست دهد، و این را تمثیلی است؛ و آن آن است که اگر مردی را خواهند که شیفتهٔ صاحب جمالی سازند، طریق، آن است که بگویند در فلان شهر یا در فلان محله صاحب جمالی چنین و چنین است، تو می‌باید که او را دوست داری. زیرا که در دوستی او بسی لذّت است. و او را به مجرد شنیدن، میلِ شود به دوست داشتن او؛ چرا که آدمی مجبور است به دوستی چیزی که لذّت وی در آن است، و لیکن او نمی‌داند که دوستی او به چه طریق حاصل می‌شود. طریقهٔ او آن است که بگویند که دوستی او به این طریق حاصل می‌شود که نام او را بسیارگویی و دل را به غیر او به چیزی دیگر مشغول نگردانی؛[1] و چون چنین کنُد، او را به او میلی حاصل شود. و چون بر همین صفت مداومت کند، میل او زیادت شود. لذتی او را ازین حاصل شود، و چون لذت حاصل شود، میل او بیشتر شود؛ و چون این علاقه از دست ندهد، اختیارش از دست رود. چنانکه اگر خواهد و اگر نخواهد او را دوست دارد؛ و چون اینجا[2] رسد، چنان شود که همگی دل او را دوست گیرد و هیچ اندیشهٔ غیر نماند و از غایت مشغولی به محبوب، نام محبوب را نیز فراموش کند؛ و در این حال، سلطنت محبت برو استیلا آرد، و طرفین خود را، که محب و محبوب است، به رنگ خود ــ که وحدت صرف است ــ ظاهر گرداند.

و چون معلوم شد که حصول محبت به مشغول شدن به نام اوست، بدان که افضل اذکار ذکر لااله‌الّااللّه است، زیرا که این کلمه مرکّب از نفی و اثبات است. حجابی که بنده را حاصل شده است به واسطهٔ انتقاش صور کونیّه است در دل، و در این انتقاش، اثبات غیر است و نفی حق. پس قُرب حاصل نشود بی‌رفع حجاب. و آن آن است که اثبات حق‌کنی و نفیِ غیر، همچنانکه مفهومِ این ذکر است.

---

۱. بر: مشغول نداری.
۲. بر: آنجا.

پس اگر مبتدی خواهد که مشغول شود، باید که اَمل را کوتاه کند، و حصر کند حیات خود را بر نفسی که وی در آن است؛ و درین نفسی که آخر انفاس خود دانسته است، به ذکر لااله‌الّاالله به این طریق مشغول شود که در لااله هر چه غیرحق است از دل دُور کند، و در الّاالله، حق عزّ و جلّ را به معبودی و محبوبی[1] ملاحظه کند؛ چنانکه هر باری لااله‌الّاالله گوید، به دل گوید که: نیست هیچ معبودی مگر حق. و باید که[2] چنان مشغول شود که هیچ ترک نکند و در همه حال به این مشغول باشد. و اگر ناگاه غافل شود، باید که چنان شود، که اگر مردی دُرّی با قیمت گم کند، ناگاه یادش آید چه حال شود؟ او را نیز همان حال شود، و شدن این حال دلیل است بر متأثر شدنِ دلِ او از ذکر. و چون برین مداومت کند، به درجه‌ای رسد که اگر او ترک کند، دل او مشغول است[3]؛ و به این بسنده نکند و مشغول باشد تا به درجه‌ای رسد که یاد حق بر چیزهای دیگر غالب شود؛ و همچنین مداومت کند تا به درجه‌ای رسد که همگی دل او مشغول حق سبحانه شود. و این وقتی باشد که سلطان محبت بر دلِ او استیلا آرد، و دل را از محبت غیرخالی گرداند؛ و چون چنین شد که دلِ او را به غیرتعلق نماند، تعلق او به حق درست شود. و اگر سخنی گوید، به او گوید؛ و در هر چه نظر کند، او را پندارد؛ زیرا که حضرت حق سبحانه دل را چنان آفریده است که بی‌تعلق نباشد؛ و چون تعلق او از غیرمنقطع شود، هر آینه تعلق او با حق واقع شود، اگر خواهد و اگر نخواهد[4]. همچنین[5] دل دایم[6] متکلّم و سمیع و بصیر است؛ و چون گویایی و شنوایی و بینایی[7] او از غیرمنقطع شود، هر آینه با او گوید و از او شنود و او را بیند و پیوسته با حق در مرتبهٔ مناجات باشد؛ و درین مرتبه، ذکر صفت، ذاتی دل گردد. و حقیقت ذکر، که منزّه از حرف و صوت است، با جوهر دل یکی گردد و همگی دل

---

۱. بر: و محبوبی، ندارد.    ۲. بر: چنانکه هر باری .... و باید که، ندارد.
۳. بر: مشغول باشد.    ۴. بر: خواهد، بود.    ۵. بر: و همچنین.
۶. بر: دایم، ندارد.    ۷. بر: او، ندارد.

دوست گیرد، و فرق است میانِ آنکه همگی دل دوست گیرد و میانِ آنکه یاد دوست گیرد؛ و آنکه همگی دل دوست گیرد، نتیجهٔ محبت مفرط بود که آن را «عشق» خوانند، و از اینجا به درجه‌ای ترقی کند که هستی موهوم ذاکر در هستی حقیقی مذکور نیست شود، و اینجا بود که ذاکر عین مذکور گردد و ذاکریّت مبدّل به مذکوریّت شود و حقیقتِ لایذکراللّهالّااللّه آشکار شود. و چون هستی موهوم خود را نیست بیند، هستی مجموع اشیا را نیز نیست بیند. «سرّ کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ» [(قصص: ۸۸)] آشکارا گردد و جمال «لِّمَنِ ٱلْمُلْکُ ٱلْیَوْمَ لِلَّهِ ٱلْوَاحِدِ ٱلْقَهَّارِ» [(غافر: ۱۶)] نقاب از چهره برگیرد.

و چون معلوم شد که متابعت، سبب حصول مراتب علیّه است، پس اگر مبتدی خواهد که این چنین سعادتی او را زود دست دهد، باید که همنشینی با طایفه‌ای کند که ظاهر ایشان مطابق شریعت محمد رسول‌اللّه صلّی‌اللّه علیه‌وسلم بود. و باطن ایشان به واسطهٔ متابعت او در مراتبی[1] که ذکر کرده شد، مظهر کمالات او گشته باشد؛ چرا که حضرت حق جلّ جلاله[2] دل را چنان[3] آفریده است که با هر که همنشینی کند از صحبت او متأثر شود؛ و این خود به ذوق، پیش همه معلوم است که اگر کسی پیش ماتمزده‌ای می‌نشیند، او نیز غمگین می‌شود؛ و اگر نیز پیش مردی می‌نشیند[4] که بسط برو غالب است، او را نیز همین صفت غالب می‌شود؛ و اگر مداومت به صحبت هر یک از[5] دو کس کند که ایشان را این دو صفت غالب است، او را نیز همین دو صفت غالب شود؛ و این از کمال قابلیت دل است؛ و اگر این قابلیت او را نبودی، حصول کمالات ممکن نبودی. پس همچنین هر کس که همنشینی با این طایفه کند، باطن او متأثر شود از باطن ایشان، و او را میلی به حق حاصل شود، و به قدر میل، انقطاع از ماسوا شود؛ و به مقدار[6] انقطاع، میل او زیاده شود. هرچند مَیل بیش، انقطاع بیش. و هرچند انقطاع بیش، مَیل بیش. تا به

---

۱. بر: مرتبی. ۲. بر: جلّ و علا. ۳. بر: چنان، ندارد.
۴. بر: او نیز..... می‌نشیند، ندارد. ۵. بر: از این. ۶. بر: به قدر.

درجه‌ای رسد که او را هیچ تعلق نماند، و در این حال به همگی خود متوجه به حق گردد؛ و کس باشد که او را در یک صحبت، بلکه در یک لحظه، در صحبت این طایفه این دست دهد که باطن او بالکلیه[1] منقطع شود[2]، به کلیّه خود متوجه به حق[3] گردد، و وصول در مرتبه‌ای از مراتب، اشارت به این است[4]:

آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین طعنه زند بر دهه سُخره کند بر جله.

ولیکن ثبات بر این کار مشکل است، و بعضی از مشایخ گفته‌اند وصول به حق آسان است و لیکن ثبات بر او مشکل است، زیرا که در آن حال که باطن او از غیر، مجرد شود، او را وصول به حق حاصل شود؛ چرا که او بی‌تعلق نمی‌تواند بود، چنانکه ذکر کرده شد. و لیکن گاه باشد که او را شعوری به وصول نشود، از غایت دِقّت آن حال و ضعفِ استعداد. و گاه باشد که شعوری به وصول شود، از قوّت استعداد؛ و ثبات برین تعلق به دوام صحبت و نگاهداشت ادب ایشان دارد، ظاهراً و باطناً. و اگر ادبی را از آداب ترک کند، به سبب این از دل ایشان دور افتد؛ و چون از دل ایشان دور افتد، او را آن حال نماند؛ چرا که آن حال، او را از دل ایشان فایض شده بود به واسطهٔ رابطه‌ای که دلِ او را به دلِ ایشان بود. چون رابطه‌ای نماند، آن حال نماند، و سبب این بود که بسیاری از کسان، که ایشان را ذوقی از صحبت این طایفه حاصل شده بود، نماند[5].

بی‌عنایات حق و خاصان حق گر مَلَک باشد سیاه هستش ورق.

والله اعلم له الحمد و المنّة.[6]

---

۱. بر: + از غیر. ۲. بر: + و چون باطن او با کلیه منقطع شود.
۳. بر: به حق، ندارد. ۴. بر: + شعر. ۵. بر: + بیت.
۶. بر: + تمت فرغ من هذه الرساله الشریفه فی یوم اربعه سته و عشر من شهر صفر سنه سبع و خمسین و تسعمائة فی مقام مدرسه بوقوقیه فی‌المصر.